

نقد تطبیقی سفر قهرمان درون در داستان‌های «جانانان مرغ دریایی» و «شازده کوچولو» بر اساس نظریه پیرسن

راحله عبداله‌زاده برزو* (گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیروان، شیروان، ایران)

محمد ریحانی (گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیروان، شیروان، ایران)

چکیده

داستان جانانان مرغ دریایی و شازده کوچولو گزارشی از سفرهایی تمثیلی برای رسیدن به کمال‌اند. کمپیل معتقد است قهرمان در سفر به سوی ناخودآگاه نخست باید از سرزمینی که بدان خو گرفته عزیمت کند و سپس در مکانی ناآشنا، با نیروهایی ناشناخته رویارو شود و آزمون‌هایی را از سر بگذراند و سپس با رهاورد این سفر برای ایجاد تحول به سرزمین خویش بازگردد. پیرسن که از شارحان نظریه تک‌اسطوره ژوزف کمپیل است، اعتقاد دارد که قهرمان در طول سه مرحله سفر خود، باید دوازده کهن‌الگوی معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جوینده، ویرانگر، آفریننده، فرزانه، حکمران، لوده، عاشق و ساحر را در روان خویش پیروید تا به مرحله شناخت خویشتن و تولد دوباره برسد. بررسی دو داستان از این منظر، نشان می‌دهد که هر دو داستان این دوازده کهن‌الگو را در ژرف‌ساخت خود در قالب نمادهایی پرورش داده‌اند تا قهرمان را به سوی فردیت رهنمون شوند. با این تفاوت که توالی مراحل ظهور برخی از این کهن‌الگوها در دو داستان با نظریه پیرسن رعایت نشده است.

کلیدواژه‌ها: کهن‌الگو، سفر قهرمان، جانانان مرغ دریایی، شازده کوچولو، پیرسن.

* نویسنده مسئول abdolahzadeh1391@chmail.ir

۱. مقدمه

یونگ^۱ چهار کهن‌الگوی اصلی را در قالب پرسونا، سایه، آنیما^۲/آنیموس^۳ و خود معرفی کرده است. پس از او ژوزف کمپبل^۴ کوشید تا نشان دهد که سفر همه قهرمانان اساطیری از الگوی ثابتی پیروی می‌کند. قهرمان باید پس از جدایی از زندگی مألوف، در سرزمینی ناآشنا تحت تعلیم نیروهای آیینی قرار گیرد و روح خود را جلا بخشد، سپس با دید و دانش به دست آورده، به سوی جامعه بازگردد. پیرسن^۵ این مراحل سه گانه را تأیید می‌کند و بیداری قهرمان درون را، در گرو فعال شدن دوازده کهن‌الگو می‌داند تا مقدمات سفر درونی و بازگشت او فراهم شود. شرط سفر قهرمان این است که ابتدا بر زندگی مسلط شود؛ سپس آن را در اوج توانایی و چیرگی، رها سازد. ترس از مرگ، درد، رنج و از دست دادن را کنار بگذارد تا تمامیت زندگی را تجربه نماید (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۷۹). از نظر پیرسن، مراحل سه‌گانه سفر قهرمان به‌گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان هم‌ترازند. او می‌گوید:

ابتدا خود را پرورش می‌دهیم؛ سپس با جان رویرو می‌شویم و سرانجام یک خویشتن منحصر به فرد را به دنیا می‌آوریم. سفر خود، به ما یاد می‌دهد چگونه در جهان ایمن و موفق باشیم؛ سفر جان، به ما کمک می‌کند تا در نتیجه رویارویی با ژرف‌ترین اسرار زندگی، واقعی و اصیل شویم و سفر خویشتن، راه را به ما نشان می‌دهد تا اصالت، قدرت و آزادیمان را بیابیم و ابراز کنیم. (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۵۸)

در مرحله عزیمت، کهن‌الگوهای معصوم، یتیم، جنگجو و حامی فعال می‌شوند تا قهرمان، شایستگی، شجاعت، انسانیت و وفاداری خود را ثابت کند و آماده سفر شود. در مرحله تشریف که مرحله رویارویی با رنج، عشق و مرگ برای دگرگونی خویشتن آدمی و تولد حقیقی است، کهن‌الگوهای جستجوگر، عاشق، نابودگر و آفریننده به میدان می‌آیند. در مرحله بازگشت، کهن‌الگوهای حاکم، دلقک، فرزانه و ساحر در

-
1. Jung
 2. anima
 3. animus
 4. Jozef Kampbel
 5. Carol S. Pearson.

روان آدمی پرورش می‌یابد تا او بتواند به شناخت عمیق و درک درستی از واقعیت هستی برسد و کامل شود. پس از بازگشت، قهرمان، حاکم قلمروی خود می‌شود. کهن‌الگوی ساحر، قلمروی پادشاهی را پیوسته تازه و شاداب نگه می‌دارد. به یاری کهن‌الگوی فرزانه، توهمات و آرزوهای پیشین را رها می‌کند و به وضعیت آزادی و قطع تعلق می‌رسد و با پذیرش کهن‌الگوی لوده، شادمان در لحظه زندگی می‌کند. دوازده کهن‌الگوی قهرمانی، به رشد روان ما کمک می‌کنند.

در این جستار هدف پاسخ به پرسش‌های زیر است: کهن‌الگوها در هر یک از مراحل سفر، در دو داستان «جاناتان مرغ دریایی» و «شازده کوچولو» در هیأت چه کسانی نمودار شده و کدامیک از مراحل سفر قهرمان و کهن‌الگوهای دوازده‌گانه، از گردونه روایت فروافتاده‌اند؟ آیا توالی رشد کهن‌الگوها در روان قهرمان در سنجش با نظریه پیرسن رعایت شده است یا خیر؟

۲. پیشینه پژوهش

۲.۱. گزارش داستان جاناتان مرغ دریایی

این اثر سرگذشت مرغی دریایی است که دل‌باخته آموختن بلندپروازیت. به همین سبب از فوج رانده می‌شود؛ ولی در تبعید، به تمرین پرواز در اوج ادامه می‌دهد. سرانجام روزی دو پرنده نورانی، در آسمان ظاهر می‌شوند و او را به آسمانی بالاتر می‌برند. جاناتان مانند دو مرغ راهنما، نورانی می‌شود و با آموزش‌های تازه‌ای رویاروی می‌شود تا بتواند بر محدودیت‌های زندگی غلبه کند. سرانجام پرواز با سرعت تفکر در گذشته و آینده را می‌آموزد و وجودش سرشار از مهرورزی به مرغان مطرودی می‌شود که به آموزش و حمایت نیاز دارند؛ پس باز می‌گردد و جلسات تمرین پرواز را در ساحل برگزار می‌کند. به تدریج مرغان کنجکاو فوج، به جاناتان می‌پیوندند. از این میان مرغی که قادر به پرواز نیست، با پذیرفتن آزادی مرغان، قادر به پرواز می‌شود. در نتیجه این رخداد، مرغان فوج جاناتان را ساحر یا خدا لقب

می‌نهند. جاناتان، گریزان از درک نادرست مرغان، بال‌هایش را برای سفر به آسمانی دیگر می‌گشاید و رهبری مرغان را به شاگردان خود می‌سپارد.

۲.۲. گزارش داستان شازده کوچولو

شازده ساکن سیاره کوچکی با سه آتشفشان، یک گل سرخ و گیاهان هرزی بود که با رشدی باورنکردنی، جا را بر او تنگ می‌نمودند. روزی شازده، رنجیده‌خاطر از خودپسندی گل سرخ، راه سفر در پیش گرفت و پس از گذر از شش سیاره و دیدار با ساکنان آن به زمین رسید و به یاری روباه به مفهوم عشق پی برد و پس از دیدار با آگزوپری^۱ که در اثر خرابی هواپیما ناچار به فرود اضطراری شده بود، برای یافتن آب در بیابان روان شدند. با یافتن چاه و سیراب شدن، شازده باید با نقش بره‌ای که آگزوپری برای او کشیده است، به سیاره‌اش باز گردد. پس با جان رها شده از بند تن، به آسمان خودش باز می‌گردد. آگزوپری هم که به تعمیر هواپیمایش توفیق یافته، راهی سرزمین خویش می‌شود.

در ارتباط با داستان «جاناتان، مرغ دریایی» تاکنون سه پژوهش انجام شده است. از جمله، مبارک و یوسفی (۱۳۹۵)، محمدی بدر و غضنفری مقدم (۱۳۹۱) همچنین کوپا، حجازی و غضنفری مقدم (۱۳۸۹) به تحلیل و تطبیق محتوای این دو اثر پرداخته‌اند. صباغیان، اسداللهی و جواری (۱۳۹۶) نیز نشان داده‌اند که شازده کوچولو نمودی از کودک درون نویسنده است.

در سال‌های اخیر اقبال زیادی به تحلیل داستان‌های تمثیلی روایی از منظر روان‌کاوان و اسطوره‌شناسان شده است. این پژوهش‌ها به‌رغم این‌که به نقد روان‌کاوانه داستان‌های روایی پرداخته‌اند، با الگوی پیرسن فاصله دارند. در جستجوهای به‌عمل‌آمده، پژوهشی که به موضوع مقاله حاضر پرداخته باشد، تاکنون منتشر نشده است.

1. Exupéry

۳. روش پژوهش

در پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی، پس از گزارش کوتاه دو داستان، نخست الگوهای دوازده‌گانه‌ای که در هر مرحله ظهور می‌نمایند، معرفی می‌شوند؛ سپس، دو داستان با آن‌ها سنجیده می‌شود. نویسندگان بر این باورند که این داستان‌ها علاوه بر این که می‌توانند سفری بیرونی باشند، روایت‌کننده سفری درونی‌اند. سفری که در آن خودآگاه وجود، دنیای ناشناخته درون را درمی‌نوردد و پس از شناخت خویشتن، بازمی‌گردد تا طرحی نو درافکند. در این راه از نقد و نظرهای آگاهان به این نظریه مدد گرفته‌ایم و داوری خود را به یاری آن دید و دریافت‌ها، استوار کرده‌ایم.

۴. نتایج و بحث

در نخستین مرحله سفر اسطوره‌ای، سرنوشت، قهرمان را به سوی قلمروی ناشناخته‌ها تشویق می‌کند و او را به چالش می‌کشد. وظیفه قهرمان، بازکردن گوش جان برای دریافت ندای پیکی است که از عالم برون یا درون او را به خود فرامی‌خواند تا با رها کردن تعلقات، پای در راه سفری نهد و در طول مسیر با رنج، عشق و مرگ روبرو و وجود او دگرگون شود. آنگاه بازگردد تا جامعه خویش را نیز از برکت این سفر دگرگون کند. «خود»، جایگاه آگاهی است و آدمی می‌تواند با برآوردن نیاز بقا و کسب اعتماد به نفس، مقدمات شکوفایی خویشتن را فراهم آورد. خود، در نوزادی شکل نگرفته است؛ ولی به تدریج کودک می‌کوشد با مهار رفتار و گفتار خود، بر هستی تأثیر بگذارد و بدین ترتیب «خود» زاده می‌شود. به‌رغم رشد بشر، کودک درون او همچنان شکننده است. پرورش چهار کهن‌الگوی معصوم، یتیم، حامی و جنگجو به تثبیت خود و محافظت از کودک درون کمک می‌کنند (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۶۴). در هر دو داستان قهرمان پرواز می‌کند. پرواز برای جانانان ویژگی غریزیست ولی اگزوپری خلبانی است که پرواز را آموخته است. پرنده که «یکی از مناسب‌ترین نمادها برای نشان دادن تعالی، و... بیانگر ویژگی‌های خاص مکاشفه

است» (یونگ، ۱۳۸۳، ص. ۲۲۶) می‌تواند رمزی از روح رهاشده از دام تعلقات مادی و پرکشیده به سوی سوی عالم بالا باشد. انسان چیزی جز این جسم ظاهری را در وجود خود احساس می‌کرده و آن را در تماشای پرواز پرنندگان، بیشتر درمی‌یافته است. «سفر هوایی طبیعتاً برانگیزنده احساس بالا رفتن و اوج گرفتن یا عروجی سبک و آسان است» (باشلار، ۱۳۶۴، ص. ۳۵).

۴. ۱. کهن‌الگوی معصوم

نخستین کهن‌الگویی که در وجود قهرمان فعال می‌شود، معصوم است. هر فرد برای حضور در اجتماع به نقابی ویژه نیاز دارد. نقاب، نمای بیرونی و شخصیتی است که شخص با آن در اجتماع جلوه‌گرمی‌شود و به آن تظاهر می‌کند (فوردهام، ۱۳۵۶، ص. ۸۹). «معصوم در تشکیل پرسونابه ما کمک می‌کند... در بهترین حالت، معصوم پرسونایی را برمی‌گزیند که مثبت و از نظر اجتماعی سازگار باشد» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۶۸-۷۰). در این وضعیت آدمی برای آن که بتواند مهارت‌های زیستن را بیاموزد، ناگزیر از اعتماد به دیگران است.

جاناتان عاشق پرواز بود و یقین داشت که «به غیر از این آمد و شدِ پرتقلای کسالت‌بارِ کرجی‌های ماهی‌گیری، دلیل دیگری نیز برای زیستن وجود دارد» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۳۴). پرسش‌های بی‌شماری ذهن او را به خود مشغول می‌داشت و همه همت او بر خلاف دیگر مرغان دریایی، صرف پرواز در ارتفاع بالا می‌شد. گرچه به نصیحت پدر، که غذا خوردن را دلیل پرواز می‌دانست، کوشید مانند دیگر مرغان دریایی، همان نقابی را به چهره بزند که مورد قبول جامعه بود؛ اما نتوانست از عهده این کار، برآید. پس تصمیم گرفت نقابی دیگر بر چهره زند که از دید فوج مرغان با حیثیت و سنت خانوادگی مرغان دریایی سازگار نبود. در داستان آگروپری هم، نقاش نخستین نقابی بود که آنتوان برای خود برگزید و با کشیدن ماری بوآ که فیلی را بلعیده بود، هنر خود را عرضه کرد؛ ولی این نقاب را اجتماع نپذیرفت. او به بزرگترها نقاشی را رها کرد و به فراگیری تاریخ، جغرافیا، حساب و دستور روی آورد؛ ولی همواره در دیدار با فردی که کمی روشن‌فکر می‌نمود، چیزفهمی او را با نشان دادن

نقاشی مار بوآی بسته می‌آزمود. اگر او نیز مانند دیگران فقط در این تصویر نقش یک کلاه را می‌دید، آن وقت دیگر نه از مار بوآ حرف می‌زد و نه از جنگل و ستارگان، بلکه خود را تا سطح او پایین می‌آورد و از بازی گلف و سیاست و کراوات با او سخن می‌گفت (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۹). در این لحظات، سایه کهن‌الگوی معصوم در وجود قهرمان فعال شده است. زیرا، قهرمان آزرده‌خاطر، احساس آزرده‌گی خود را سرکوب می‌کند.

۲.۴. کهن‌الگوی یتیم

یتیم آن بخش از وجود ماست که ما را از شرایط آسیب‌رسان دور می‌سازد. وقتی جاناتان ارتفاع ۲۴۰۰ متری را زیر بال‌هایش نهاد، به هنگام بازگشت به ساحل، به‌واسطه بی‌پروایی در نادیده‌گرفتن مسئولیت‌هایش از فوج به صخره‌های دور دست رانده شد. گشوده‌شدن راه ریاضت و تبعید پیش پای قهرمان، برای رسیدن به فر و فرهنگ و دستیابی به نیروی کارزماتیک رهبری، درون‌مایه‌ای است که در بیشتر داستان‌های تمثیلی و حتی تاریخی به چشم می‌خورد. جاناتان با انتخاب پرسونای مرغی تیزپرواز، تبعید می‌شود و با از دست دادن حمایت اطرافیانش در اصطلاح، یتیم می‌شود. قهرمانان بنام و تاریخ‌ساز، چه در سلوک در دنیای درون و چه در مبارزات اجتماعی، ناگزیر از ترک دیار بوده‌اند تا با پشت سر گذاشتن آزمون‌های دشوار، یا در نتیجه مکاشفه‌های اشراقی و بالا بردن آگاهی خویش آماده بهره‌گیری از فرصت‌های جدید شوند و هستی را از دریچه دیگری بنگرند. ره‌آورد این کهن‌الگو برای جاناتان اتکا به نفس است. او در تبعید می‌آموزد که تنها به نیروهای درونی خود تکیه کند. او پیش از رانده شدن، در انزوای پروازهای بلند خود به معنا و راز زندگی پی برده بود: «زیستن برای آموختن، برای اکتشاف و برای رهایی» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۳۶). او می‌خواست راز زندگی را با فوج به اشتراک بگذارد؛ زیرا تا وقتی قهرمان در حیطه منافع شخصی عمل می‌کند، در پرورش خود مؤثر است و آن گاه که به کارهای اخلاقی می‌پردازد، به پرورش فراخود کمک می‌کند (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۶۹-۷۰). اما غبار عادت، چنان آینه دل مرغان فوج را پوشانده بود که چشم و گوش را به روی

دیدن و شنیدن تجربه حقیقت زندگی بسته بودند. پس، تلاش جانانان بی نتیجه ماند و پیوند برادری میان او و گروه مرغان گسسته شد.

آنتوان نیز با انتخاب پرسونای یک پسر بچه درس خوان، شرایط را برای حفظ و بقا می‌سجد و به این نتیجه می‌رسد که باید نقاشی را رها کند؛ ولی گرایش به نقاشی همیشه در دل او باقی می‌ماند. همین سبب می‌شود که او در میان جمع و دلش جای دیگری باشد و بدین ترتیب تنها و بی آن‌که کسی را داشته باشد زندگی می‌کند. همچنین او در نوجوانی با از دست دادن پدرش یتیم می‌شود. او این جنبه از یتیم بودن را به اجبار پذیرفته است؛ زیرا، اگر این کهن‌الگو پذیرفته نشود، هم از سوی جهان و هم از سوی قهرمان طرد شده است. با پذیرش این کهن‌الگو به این درک می‌رسیم که زندگی در جهان همیشه عادلانه نیست و باید بیاموزیم که در برابر این زندگی مسؤول باشیم. این کهن‌الگو به ما کمک می‌کند تا «در مکان‌های امن، ترس‌ها، آسیب‌پذیری‌ها و رنج‌هایمان را سهیم شویم و از جایگاهی استوار، صادق و آسیب‌پذیر با دیگران پیوند یابیم. این فرایند اجازه می‌دهد صمیمیت رخ دهد و قلب را می‌گشاید تا بتوانیم یاد بگیریم که با خودمان و دیگران مهربان باشیم» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۱۷۳).

۴.۳. کهن‌الگوی جنگجو

همه آرزوهای ما از هیجان‌ها و میل‌های بنیادینی سرچشمه می‌گیرد که در «نهاد» قرار دارد. هدف‌های «خود» تفاوت چندانی با «نهاد» ندارد. «خود» که واسطه میان «نهاد» و جهان بیرون است، با محدودیت‌های منطقی که فراهم می‌آورد می‌کوشد تا نهاد را مهار کند. برای این کار کهن‌الگوی جنگجو فعال می‌شود. بدون جنگجو، رؤیاهایی که معصوم ترسیم کرده و یتیم موانع آن را تشخیص داده است، به ندرت تحقق می‌یابند. «جنگجو، رؤیاها و افکار خلاقانه را می‌گیرد و هدف و نقشه‌ای را طرح می‌کند، انضباط پیروی از نقشه را فراهم می‌آورد و در صورت لزوم، عقب‌نشینی راهبردی را توصیه می‌کند.» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۱۸۵) این کهن‌الگو با تقویت روحیه شجاعت، قهرمان را آماده سفر می‌کند؛ زیرا، «نخستین پیش‌نیازهای یک کردار

قهرمانانه، فضیلت‌های شوالیه‌ای وفاداری، کف نفس و شجاعت است.» (کمپیل، ۱۳۹۳، ص. ۲۳۳)

جاناتان در تبعید، بر ترس از تنهایی و شکست غلبه کرد و «پی برد که ترس، ملال و خشم علت کوتاهی عمر مرغان است و با پاک کردن آن‌ها از ذهن خود، زندگی طولانی و مسرت‌بخشی را برای خود تداوم بخشید» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۳۸). او شجاعانه سفری را آغاز کرد و تا پایان داستان به فوج وفادار ماند و این لازمه جنگجو بودن، برای تبدیل جهان به مکانی امن است. او برای رهایی از قیود سنت، اجتماع و حرص نان، برای سفری بال می‌گشاید که به رسیدن او به مرتبه «پیر دانا» می‌انجامد. سفر برای رسیدن به آزادی از راه تعالی، یکی از رایج‌ترین نمادهای رؤیاگونه است. حضور آنتوان در جنگ برای حفظ وطن نیز نشان از فعال شدن این کهن‌الگو در بالاترین سطح خود در روان او دارد.

۴. ۴. کهن‌الگوی حامی

حامی، کهن‌الگوی بخشنده، خلاق، پرمهر و سرشار از توجه به رشد و پرورش استعدادها و علایق کودک درون است. «هر اندازه حامی در سطوح بالاتری از روان و فرهنگ ما فعال باشد، به همان اندازه فراوانی و آزادی بیشتری را برای همه ما به ارمغان می‌آورد» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۲۰۴). در تبعید، وقتی جاناتان در حال پروازی صلح‌آمیز بود، ناگهان دو مرغ نورانی در کنارش پدیدار شدند تا جاناتان مطرود را بالاتر ببرند. گویی دوره درس پرواز برای جاناتان با موفقیت پایان یافته بود و زمان آن رسیده بود تا او بال‌هایش را به مقصد سفری نو در ارتفاعاتی ناشناخته بگشاید.

آنتوان نیز در آغاز نوجوانی بار گذران زندگی مادر و خواهرانش را به دوش می‌گیرد در نقش ایزاری حامی نان‌آور خانواده گرفتار می‌شود. قهرمان برای مراقبت از کودک درون، ناگزیر از پرورش این کهن‌الگو در روان خویش است؛ ولی کسی که این کهن‌الگورا در سطوح بالاتری پرورش داده باشد، علاوه بر حمایت و مراقبت از کودک درون، به حمایت از اجتماع می‌پردازد. در حقیقت این کهن‌الگو به او می‌آموزد که چگونه اولویت‌ها و محدودیت‌هایش را بشناسد، استعدادهایش را پرورش دهد و

راه‌حلهایی را بیابد تا آزرده‌خاطر نشود. سخن‌گفتن آنتوان از کراوات و بازی گلف و سیاست، در برابر کسانی که نقاشی او را درک نکرده‌اند، یکی از واکنش‌های کهن‌الگوی حامی است.

۴. ۵. کهن‌الگوی جوینده

همه قهرمانان در ابتدا می‌دانند که چه چیزی را نمی‌خواهند، اما کمتر کسی می‌داند که جویای چیست. در همه این سفرهای اسطوره‌شناسی، مکانی وجود دارد که قهرمانان در جستجوی آن هستند. ولی از نظر کمپبل، مکانی که در پی یافتن آن هستیم، در درون خود ما قرار دارد (کمپبل، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۷). دعوت دو پرنده نورانی، فراخوان روح برای گذر از آستانه و یافتن آینده‌ای بهتر یا بنای جهانی آرمانی و فرصتی برای کشف سرزمینی نو، فکر و تجربه‌هایی تازه است. جاناتان باید ترس از مرگ، رنج و از دست دادن را از خود دور سازد تا بتواند در بهشتی دور از محدودیت، تمامیت زندگی را تجربه کند و با تکیه بر امکانات منحصربه‌فرد خود برای تجربه، به چیزی تبدیل شود که هرگز فرد دیگری تجربه نکرده و نمی‌توانسته تجربه کند. گرچه جسم جاناتان در آسمان جدیدی که آن را بهشت می‌پنداشت، نورانی شده بود ولی همچنان محدودیت را در بدن تازه‌اش احساس می‌کرد؛ یعنی باز هم مرزی برای شکستن وجود داشت. قواعد دنیای جدید با زمین متفاوت بود. این جا همه با تله‌پاتی آشنا بودند و سؤالات در سکوت پرسیده می‌شد. حضور جاناتان و دیگر مرغان در این دنیا، پیامد زیستن آنان در لحظه بود. هر یک از این پرنده‌گان به فراخور حال خود پیش از این صدها یا هزاران جان را زیسته بودند، فقط برای آن که بفهمند چیزی به نام کمال وجود دارد. حالا هم باید صدها بار دیگر زندگی کنند تا درباره هدف زندگی که دست یافتن به کمال است، صاحب اندیشه شوند. دنیای دیگری که پیش روی آنان خواهد بود از میان آموخته‌هایشان در این جهان انتخاب می‌شود. اما جاناتان یکباره آن قدر آموخته بود که نیازی به هزار بار زیستن نداشت (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۴۸). گویی «مادامی که جنبه‌ای را در زندگی خود نمی‌پذیریم، افرادی را به زندگیمان جلب می‌کنیم که آن جنبه را از خود نشان می‌دهند. هستی

پیوسته در تلاش است تا به ما نشان دهد که واقعاً چه کسی هستیم و یاریمان کند دوباره کامل و یکپارچه شویم» (فورد، ۱۳۸۰، ص. ۹۳). با گذر از آستانه، جاناتان برای اثبات شجاعت و حمایت با آزمون‌هایی، اغلب در ارتباط با سرعت در پرواز، روبرومی‌شود تا در جنگجو بودن مهارت یابد؛ زیرا، این همان چیزی است که لذت زندگی را بدو می‌بخشد. او برای لمس بهشت ناگزیر از درک سرعت نامحدود بود؛ یعنی باید به این مهارت دست می‌یافت که به سرعت اندیشه، خود را در میان زمان‌ها و مکان‌ها جابه‌جا نماید. جاناتان با موفقیت در این آزمون، به سیاره‌ای غریب منتقل شد با آسمانی سبز و زوج ستارگانی در نقش خورشید. با کسب این مهارت، پرنده تیزپرواز به حرکت میان گذشته و آینده توانا شد. حالا آماده بود عشق و مهربانی را درک کند.

اگزوپری هم در آرزوی حضور فردیست که بتواند با او درباره چیزهایی سخن بگوید که اطرافیان او از فهمش ناتوانند. گویی فرود اجباری، زمانی برای کشف سرزمین، فکر و تجربه‌هایی تازه است. او با شجاعت برای تعمیر هواپیما آماده می‌شود. برای اثبات قدرت حمایت، شازده با برخورداری از دانش، در پشت سر او ظاهر می‌شود. شازده متناقض‌نما، رمزی از ناخودآگاه است که به‌ظاهر به چشم نمی‌آید؛ ولی، عظیم و با شکوه است. حضور او در بیابانی دور از آبادی و خواسته‌های کودکانه‌اش با هیچ منطقی قابل توجیه نیست. اگزوپری می‌تواند او را نادیده بینگارد و به کار تعمیر پردازد. ولی، جویندگی قهرمان این داستان با گرایش او به پرواز و آغاز سفری که به صحرای افریقا می‌انجامد، نمادین شده است.

۴.۶. کهن‌الگوی عاشق

عشق «فراخوانی از سوی جان ماست تا از شیوه پراکنده و مجزای زندگی کردن دور شویم، ... بر منفی‌گرایی خود چیره شویم» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۲۷۳). قهرمان باید نخست عاشق شود تا دلبستگی، متعهد بودن به ارزش‌ها و اندیشه‌ها را بیاموزد. پس از آموختن دلبستگی، یادگیری دوست‌داشتن و تعهد بدون وابستگی، برای او رهایی‌بخش خواهد بود؛ زیرا، او می‌تواند همه اجزای هستی را دوست بدارد. آخرین

آموزه چیانگ نیز عمل کردن در راه عشق است (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۶۲). با رفتن چیانگ از زندگی جانانان، او می‌اندیشید که اگر در ساحل، اندکی از آنچه را که در این جا پی برد، فهمیده بود، زندگی‌اش در روی زمین پرمعناتر می‌شد؛ پس درس مهرورزی به مرغانی را در دل تمرین می‌کرد که می‌خواستند در میان فوج از حقیقت سخن بگویند. «روش او برای نشان دادن عشق این بود که بخشی از حقیقتی را که خود درک کرده بود، به مرغی بخشید که در جستجوی دیدن آن بود» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۶۴). تلاش جانانان برای بازگشت به فوج و آموزش مهارت‌های پرواز به دیگر مرغان، خود توانمندی دیگری است که او باید برای رسیدن به مقام مرغ بزرگ به دست آورد.

همین که خلبانی حسابگر، دقیق و منطقی، در صحرایی هزار مایل دور از آبادی، آدمکی خارق‌العاده، باوقار و متفکر را به هم‌صحبتی پذیرد و برای اثبات حضور او، به توجیهاتی برای اثبات سیاره «ب ۶۱۲» متوسل شود و به راهنمایی او در پهنه بیابان در پی یافتن آب روان شود، از مرگش غمگین شود و دل‌تنگ خنده‌های او باشد، نشان می‌دهد که او دل‌باخته کسی است که در باورها نخواهد گنجید. شازده در پی یافتن دوستی بر روی زمین است (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۹۰) و روباه بدو می‌آموزد که برای رهایی از زندگی کسالت‌بار باید یگانه شد. این یگانگی در گرو نیازی است که به هم دارند. (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۹۱-۹۲) شازده درمی‌یابد اهلی شدن همان چیزی است که او و گل سرخ سیاره‌اش را به هم پیوند می‌دهد. گل سرخ «نشانه کمال تام و تمامیت بدون نقص ... نماد جام زندگی، روح، قلب و عشق است... بوتۀ گل سرخ تصویر یک باززاییده، یک تولد دوباره یافته است.» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۴، ص. ۷۴۴ و ۷۴۶) نمادگرایی دووجهی روباه، «تضادهای درونی طبیعت بشری را تجسم می‌بخشد.» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۳۶۵) روباه می‌تواند به سبب شهوت‌بارگی، نمادی از برکت و حاصل‌خیزی باشد. حتی گاهی دارای اکسیر زندگی تصور شده است. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۳۶۶-۳۶۷) بر خلاف فرهنگ ما که روباه رمزی از فریبندگی است، در غرب، نماد عقل و زیرکی است. در

این جا عقل مددکار عشق می‌شود و به شازده می‌آموزد که با عشق می‌توان دوباره به آسمان وجود راه یافت و به گل سرخ درون، معنا بخشید.

۴. ۷. کهن‌الگوی ویرانگر

این کهن‌الگو محور دگردیسی است و اغلب «در اوج موفقیت با آدم‌هایی برخورد می‌کند که هویت کاملاً رشد یافته‌ای دارند و به توانایی‌های خود مطمئن هستند... ویرانگر به نقاب اجتماعی که خوب ساخته شده باشد، حمله می‌برد و در بهترین موارد، راه را برای چیز تازه‌ای باز می‌کند» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۲۵۱). برای درک یک آموزه جدید، باید کهنه‌ها را رها کرد و رنج، به اجبار یا به اختیار، ما را از وابستگی‌ها بیرون می‌کشد. برای این کار باید بیاموزیم تا آنچه را که برای ادامه سفر ما مفید نیستند، رها کنیم. مفهوم سفر مرگ به سوی آزادی و رهایی، به همراه ارواح شفیق و راهبر و پشتیبانی آن‌ها، در این داستان با عبور او از آسمان دنیا و ورود آسمانی جدید که بهشت پنداشته می‌شود، نمادین شده است و می‌توان آن را پایان یک مرحله از سلوک دانست. این مرگ، برای تولد و کشف دوباره بایسته است و آغازی دیگر برای وادی دیگری از مراحل خودشناسی خواهد بود.

جانانان با گذر از آستانه زمین، همچنان که «بر فراز ابرها و در هماهنگی کامل با دو مرغ ستاره‌گون از زمین فاصله می‌گرفت، دریافت که بدنش مانند آنان نورانی شده است» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۴۳). دگردیسی جسم او به سوی نورانی شدن، نمادی از ویرانی جسم و زاده شدن او با جسمی دیگر است. در عالمی که باخ آن را به صورت عالم پس از مرگ تصویر می‌کشد، تلاش و تمرین در سطحی عالی‌تر از گذشته و با وسعت عمل بیش‌تر و بدون محدودیت‌های گذشته، ادامه دارد و افقی فراتر را در عالم جستجو و طلب کشف حقیقت، به روی او می‌گشاید. دنیای پس از مرگ برای جانانان، مانند عالم عمل است و کوشش قهرمان برای کشف و رسیدن به حقیقت همچنان ادامه می‌یابد. با این تفاوت که پس از مرگ، دامنه عمل او وسیع‌تر و محدودیت‌های فکر و اندیشه‌اش برای درک حقیقت کمتر می‌شود.

شازده با پذیرش سخنان مار زرد، و اطمینان از زهر خوب او آماده می‌شود تا با رها کردن جسم سنگینش، خود را به سیاره ناخودآگاه دوری که از آن آمده بود، برساند. او می‌دانست و می‌کوشید به آنتوان هم بفهماند که «او به ظاهر خواهد مرد؛ ولی این راست نیست... این جسم مانند قشر کهنه‌ای خواهد بود که به دورش بیندازند» (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۴-۱۱۵). همیشه «آنچه اصل است به چشم نمی‌آید» (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۱). شازده کوچولو در زمین می‌میرد تا در ستاره خویش دوباره زاده شود. این دومین باری است که در این داستان مار خودنمایی می‌کند. مار به سبب پوست‌اندازی مداومش، نماد دگرذیسی است. «نمادگرایی مار به شدت وابسته به مفهوم زندگی است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷، ج ۵، ص. ۶۱). «رنگ زرد مار که در رنگ شال گردن و در موهای طلایی شازده کوچولو نیز خودنمایی می‌کند، رنگ نور و زندگی ... محمل جوانی، نیرو و ابدیت الهی است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۴۴۸). با گزش مار زردرنگ، قدرت زندگی جاودانه و ابدی به شازده منتقل می‌شود. وقوع مرگ او در شب نشان از رازوارانه بودن مرگ او دارد. زیرا «شب تصویر ناخودآگاه است و در رؤیای شب ناخودآگاه آزاد می‌شود» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۴، ص. ۳۰).

قهرمان، تنها در رویارویی با اژدهای درون و مواجهه با رنج می‌تواند گنج جان را به دست آورد و قدرت خود را پس بگیرد. گویی در این داستان مار زردرنگ نمادی از اژدهای درون است. به کمک او شازده می‌تواند بدون جسم سنگینش راهی آسمان شود. گرچه روان‌کاروان، آنیما را روان زنانه مرد دانسته‌اند و در داستان نیز به جنسیت شازده کوچولو اشاره نشده است، به نظر می‌رسد نمادی از آنیمای اگزوپری است. شازده از سخن گفتن با مار چنان ترسیده بود که «قلبش مانند قلب پرنده تیر خورده در حال مرگ می‌تپید» (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۰) ولی خندید و گفت: «امشب بیش‌تر خواهم ترسید» (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۱). ولی ترس نمی‌تواند او را از مرگ بگریزند؛ زیرا، مرگ و چشیدن رنج آن لازمه تولد دوباره او در سیاره‌ایست که گلی اهلی شده در آن، نیازمند حضور و مراقبت اوست. او می‌کوشد تا از راه پذیرش

گریزناپذیری مرگ، معنای تازه‌ای به زندگی خود بخشید. با پذیرش رنج، کهن‌الگوی ویرانگر با قهرمان هم‌پیمانی‌شود و در حکم مشاور او را راهنمایی می‌کند. قهرمان پس از تجربه مرگ، اجازه ورود به مرحله بالاتر را به دست می‌آورد (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۲۴۸).

۴. ۸. کهن‌الگوی آفریننده

هر یک از ما می‌توانیم از طریق خودآگاه کردن ناخودآگاه، دست به آفرینش بزنیم. «گوش دادن با تخیلی پذیرا برای کشف آن که حرکت بعدی ما چه باشد، یکی از مهم‌ترین مهارت‌های زندگی است که در اختیار داریم» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۲۴۸). آگاهی به ما کمک می‌کند تا سرنوشت و داستان زندگی خود را به شیوه‌ای جدید بنویسیم.

هنگامی که کهن‌الگوی آفریننده در زندگی ما فعال است، به‌نوعی به حس سرنوشت و مسئولیت پذیریمان و محقق ساختن آن پنداره آگاه هستیم. شاید احساس کنیم که اگر این کار را انجام ندهیم، جانمان را از دست خواهیم داد. چنین حالتی درست مانند آن است که در وضعیت مرگ یا زندگی قرار گرفته باشیم؛ با این تفاوت که آن مرگ فیزیکی نیست؛ بلکه مرگ جان است. کهن‌الگوی آفریننده ما را از نقش‌های غیراصیل بیرون می‌راند تا هویتمان را مطالبه کنیم. هنگامی که این کهن‌الگو فعال است، آدم‌ها همان قدر نیازمند آفرینش زندگی هستند که نقاشان به نقاشی کشیدن یا شاعران به سرودن نیاز دارند. همان‌گونه که نقاشان و سرایندگان بزرگ حاضرند پول، قدرت، و موقعیت را کنار بگذارند تا هنرشان را بیافرینند، وقتی کهن‌الگوی آفریننده در زندگی ما فعال است، به پیش رانده می‌شویم تا دست کم برای خود تصمیم بگیریم؛ حتی اگر این حرکت به آن معنا باشد که ناشناس، فقیر و تنها بمیریم. (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۳۰۶)

با دور شدن چیانگ از فضای داستان، جانانان در چشم دیگر مرغان چنان حرمت می‌یابد که گویی «مربی به دنیا آمده بود» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۴۳). او به یاری تعالیم چیانگ، در آسمانی نو و در هیأتی تازه زاده می‌شود که حاصل آن، مهرورزی به

مرغانی است که جرأت بیان حقیقت را پیدا می‌کنند. حالا او نسبت به نیازهای روزگار و هم‌روزگاران حساس شده است؛ یعنی، می‌تواند علاوه بر مسؤولیت زندگی خود، مسؤولیت زندگی هم‌روزگاران را نیز بر عهده گیرد.

شازده بر روی زمین می‌آموزد و می‌آموزاند که آدمی مسؤول چیزهایی است که آنها را اهلی کرده است. او مسؤول گل سرخ سیاره‌اش است (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۶). شازده باید به سیاره‌اش بازگردد و از گل سرخ کوچک و بی‌دفاعش مراقبت کند. پس جسم سنگین شده از دم زدن در هوای زمین را که مانعی برای سفر به‌شمار می‌آید، رها می‌کند و با گزش ماری زهرآلود که او را به‌سوی مرگ سوق دهد، روحش را نجات می‌دهد. مرگ زمینی برای او آفرینش و تولدی دوباره در سیاره خویش است. در پایان داستان اندیشه قهرمان متحول شده است. اگزوپری یقین دارد که شازده به سیاره خویش برگشته است. گاهی قهرمان آگاهانه پای در راه سفر می‌نهد؛ ولی اینجا خرابی موتور هواپیما اگزوپری را ناگزیر از فرود در صحرای آفریقا که نمادی از دنیای غریب ناخودآگاه، است می‌کند تا بتواند با آیمایش دیدار کند. با شناخت آئیمما، نوشیدن آب چاه که نمادی از شراب جاودانگی است و سرانجام با مرگ آئیمما و وحدت آن با آئیموس، خویشتن واقعی قهرمان زاده می‌شود و او در فرایند تفرّد، به کمال می‌رسد. به همین سبب است که شازده دقیقاً یک سال پس از هبوط، آماده بازگشت به مأوای خویش در اوج آسمان می‌شود؛ زیرا، «سال نماد سنجش یک روند دورانی کامل است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۵۰۹).

۴. ۹. کهن‌الگوی حکمران

پرورش قهرمان در مسیر تشرف، وسیله‌ای برای رساندن او به حکمرانی است. تربیت مرغان فوج می‌تواند نشانی از رسیدن جاناتان به مرتبه حکمرانی باشد. حالا قهرمانی که دیگرگون شده است، آماده بازگشت است تا رهاورد این سفر را در خدمت دگرگونی قلمروش به‌کار بندد. حکمران، نماد یک پارچگی و دستیابی به خویشتن است؛ زیرا نه‌تنها خرد جوان و پیر را در هم می‌آمیزد و آنها را در تنشی پویا حفظ می‌کند و قلمرویی آرام و هم‌آهنگ را به‌وجود می‌آورد، بلکه شامل زن و

مرد می‌شود. فرمانروای دوجنسیتی، نماد تکمیل فرایند دگرگون‌کننده کیمیاگری است. با فعال شدن این کهن‌الگو در زندگی قهرمان، او به این شناخت می‌رسد که قلمرو او بازتاب درون اوست (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۳۲۱-۳۲۴). پس، مسؤولیت انتخاب زندگی خویش را می‌پذیرد و اجازه نمی‌دهد که زندگی را برای او انتخاب کنند. جانانان از نیاز مرغان رانده‌شده فوج به یک مربی توانا، آگاه بود و آخرین درسی که آموخت، درس بازگشت به سوی فوج بود. او به همراه رهاورد این سفر، یعنی توانایی سفر به گذشته و آینده با سرعت اندیشه، به فوج بازگشت ولی بازگشت قهرمان پایان سفر نیست.

قهرمان با نگرستن به قلمرو بیرون، کاستی‌های قلمرو درون را می‌شناسد. نقص فنی هواپیما، نشانه وجود مشکلاتی در روان آگزوپری است. پس از پشت سر گذاشتن مسیر تشرف و رسیدن به شناخت، قهرمان توان تعمیر هواپیما را پیدا کرده است و چون دنیای بیرون بازتاب دنیای درون است، می‌توان گفت با از آموزش‌های شازده، مشکلات از پیش پای خود آگاه برداشته شده است و حالا او می‌تواند با موهبت‌هایی که در اختیار دارد برای خود و جامعه‌اش ثمربخش باشد.

۴. ۱۰. کهن‌الگوی پیر فرزانه

کهن‌الگوی پیر دانای یکی از برجسته‌ترین کهن‌الگوهای است که فرد در مسیر دستیابی به فردیت، با وی دیدار می‌کند. فرزانه، آن بخش از روان است که در تمرکز عمیق به‌عنوان خویشتن بی‌طرف تجربه می‌شود. فرزانه افکار و احساسات ما را مشاهده می‌کند؛ اما فراتر از هر دوی آنهاست. به این ترتیب، فرزانه به ما کمک می‌کند تا با هرچه در زندگی واقعی است رو به رو شویم و به فراسوی خویشتن کوچکمان برویم تا با حقایق کیهانی یکی شویم. (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۱۱۴)

در آغاز داستان، وقتی جانانان با تغییر زاویه‌بالی‌های سقوط کرد، تصمیم گرفت شکست را بپذیرد و به سوی فوج بازگردد؛ ولی ندایی درونی او را خطاب قرار داد: «مرغان دریایی هرگز در تاریکی نمی‌پرند. اگر لازم بود در تاریکی پرواز کنی، باید

چشمان یک جغد را می‌داشتی؛ باید نقشه‌هایی در سرت می‌داشتی؛ باید بال‌های کوتاه یک شاهین از آن تو بود» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۲۲). فقط هنگامی می‌توانیم آزاد باشیم که از جنگ با حقیقت دست برداریم. جاناتان با گوش‌سپردن به ندای غیبی فرزانه، توانست جورچین حقایقی را که در اطراف او جاری بودند کامل کند و راز تیزپروازی شاهین را درک نماید: بال‌های کوتاه. این همان چیزی بود که او برای پرواز بدان نیاز داشت. هرگاه جاناتان بر سر دو راهی انتخاب سرگردان است، مرغانی راهنمایی او را به سوی کمال بر عهده می‌گیرند. یکی دیگر از موهبت‌های کهن‌الگوی پیر فرزانه است که دوست داشتن دیگران را بدون وابستگی به قهرمان می‌آموزد. در این صورت هنگامی که از آن‌هایی نیاز بود، می‌تواند اجازه دهد تا به آرامی از زندگی او خارج شوند. هنگام ورود به دنیایی که جاناتان آن را بهشت می‌پنداشت، کهن‌الگوی فرزانه در جامه چیانگ و سالیوان، ظاهر می‌شود و بدو می‌فهماند که دنیایی جدیدی که جاناتان بدان قدم نهاده، بهشت نیست و «اصلاً چنین مکانی وجود ندارد. بهشت مکان نیست؛ زمان هم نیست. بهشت یعنی کامل شدن» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۵۲). جاناتان آموخت که لمس بهشت یعنی لمس سرعت کامل. به عبارت دیگر هر عددی محدودیتی است و سرعت کامل یعنی تمرکز و حضور در جایی که بدان فکر می‌کند؛ یعنی حرکت میان زمان‌ها و مکان‌ها به سرعت تفکر (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۵۴). رهایی از وابستگی به محدودیت پرواز در زمان و مکان، او را به دنیای شاد «لوده» راهنمایی می‌کند. همچنین چیانگ او را با مفهومی به نام «مرغ بزرگ» آشنا می‌کند که حقیقتی بالقوه در درون خود اوست و تنها با به‌کار بستن و شکوفا کردن همه توانایی‌های درونی و استعدادهای ذاتی او بروز خواهد نمود. با رشد قهرمان، چیانگ از دایره زندگی او خارج می‌شود و به تدریج خود به مرتبه مرغ بزرگ می‌رسد. به نظر می‌رسد حالا دیگر جاناتان، پیری داناست که مرغان دیگر را هدایت می‌کند.

در داستان شازده، روباه در نقش کهن‌الگوی فرزانه، اهلی کردن را بدومی‌آموزد و سرانجام، خود به دست شازده کوچولو اهلی می‌شود تا بدو بیاموزد که اهلی کردن مقدمه شناخت است؛ آنچه اصل است از دیده پنهان است؛ ارزش هر چیز به مقدار

عمری است که ما به پای او صرف کرده‌ایم و در نهایت، اهلی کردن مسئولیتی در پی خواهد داشت (اگزوپری، ۱۳۹۵، ص. ۹۲-۹۷). حالا نگرش و شناخت او از دوست داشتن کامل می‌شود و می‌فهمد که گرچه گل سرخ او صدها نظیر بر روی زمین دارد، ولی همچنان نزد شازده کوچولو بی‌همتاست؛ چنان که می‌توان به پایش جان داد. در نهایت به این مرحله از شناخت می‌رسد که او مسؤول همان گل سرخی است که رنجش از خودستایی‌هایش، پای شازده کوچولو را به این سفر باز کرده بود. در حقیقت کاوش، او را در مسیر عشق قرار داده است. همین که میان کهن‌الگوی جوینده و عاشق در درون او تضادی نیست، سبب می‌شود تا او همه هستی را آن‌گونه که هست بپذیرد و از خوشی‌های سفر لذت ببرد و از سختی‌ها و درشتی‌های آن درس بیاموزد. شازده کوچولو مسئولیت اهلی کردن اگزوپری را بر دوش دارد و باید عشق و دوست داشتن را در دل او بیدار کند. غمی که با شنیدن سخنان شازده کوچولو درباره گذشت یک سال از فرود او در نزدیکی‌های چاه آب، در دل اگزوپری رخنه می‌کند و برای شنیدن صدای خنده آدمک کوچولو دل‌تنگ می‌شود، نشان از آن دارد که شازده کوچولو در کار خود پیروز شده و او را عاشق خود کرده است. او از سویی نماد معرفت، تفکر، بصیرت و الهام است و از سوی دیگر، نمایانگر خصلت‌های نیکی همچون خوش‌نیتی و میل به یابوری است (یونگ، ۱۳۶۸، ص. ۱۱۲ و ۱۱۸).

۴. ۱۱. کهن‌الگوی لوده

کهن‌الگوی لوده به ما کمک می‌کند تا شادی بیش‌تری را تجربه کنیم. لوده معمولاً در لحظات به ظاهر دردناک در زندگی ما سر برمی‌آورد تا به ما یادآوری کند زندگی حتی در سخت‌ترین لحظاته‌ش شیرین است. «لوده، ریشه حس بنیادین نشاط و سرزندگی ماست که خود را به صورت خلاقیت بازیگوش، خودجوش، کودکانه و ابتدایی بیان می‌دارد. لوده همچنین انرژی بسیار گستاخ، بی‌اعتنا به اصول اخلاقی و هرج و مرج طلبی است که طبقه بندی‌ها و حد و مرزها را از اعتبار می‌اندازد» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۳۸۸). قانون‌شکنی جانانان در بازگشت به سوی فوجی که از آن

رانده شده بود، نمادی فعال شدن کهن‌الگوی لوده است. جاناتان پس از تصمیم به بازگشت به‌سوی فوج بی‌درنگ، «تصویر فوج بزرگی از مرغانِ ساحلی را در زمان دیگری فراخواند. با نیروی تمرین می‌دانست که تنها استخوان و پر نیست؛ بلکه نمودی کامل از آزادی عمل و پرواز است که با هیچ چیزی دیگری محدود شدنی نیست» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۶۸). او بی‌درنگ با فلچر لیند روبرو شد؛ طغیانگری رانده شده از فوج! بی‌آن که فلچر از او درخواست یاری نماید، او رسالتِ خویش را آغاز کرد و دیری نگذشت که عدد شاگردان او به هفت رسید. جاناتان از همان آغاز تربیت، به شاگردانش آموخت که فوجِ مرغان را ببخشایند و روزی برای کمک به‌سوی آنان بازگردند (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۷۰). همچنین «پروازِ دقیق گامی به‌سوی بیان طبیعت واقعی ماست. هرچه ما را محدود می‌کند، بایستی کنار بگذاریم» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۷۵).

هدیه لوده برای ما قدرت برخاستن و شروع دوباره است. خنده‌های شازده کوچولو در لحظاتی که در چند قدمی مرگ ایستاده و تلاش برای توجیه خودآگاه برای لذت بردن از هستی با یاد او، نشان‌دهنده فعال‌شدن این کهن‌الگوست. بیابان و صحرائی که اگزوپری و شازده برای یافتن آب بدان قدم می‌نهند، دو مفهوم نمادین دارد: «یکی نشانه بی‌تمایزی اولیه است و دیگر، نشانه سطحی پهناور و بایر که در پشت آن باید حقیقت کشف شود» (شوالیه و گربران، ج ۴، ۱۳۸۵، ص. ۱۳۸). چاه آب، همان حقیقتی که در پس بیابان برای اگزوپری نهفته است و شازده در اطراف آن بر زمین فرود آمده است. چاه نماد آگاهی و مشخص‌کننده انسانی است که به آگاهی و شناخت رسیده است... و در تمام سنت‌ها، حالتی مقدس دارد (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۴۸۴). اگزوپری چاه آب را به هنگام دمیدن خورشید پیدا می‌کند؛ زیرا، خورشید نوربخش و آشکارکننده چیزهاست و «به‌خودی خود، هوش کیهانی» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳، ص. ۱۱۹) به‌شمار می‌آید. وقتی دلو پُر آب از چاه بالا می‌آید، عکس لِرزان خورشید در آب دیده می‌شود (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳،

ص. ۱۰۴) و نوشیدن آبی که خورشید در آن نمایان است، مقدمه‌آن است که آگاهی سراسر وجود قهرمانان درون و بیرون داستان رافراگیرد.

۴. ۱۲. کهن‌الگوی ساحر

آرامش لازمه ادامه راه است و بازتاب آرامش درون ما، دنیای برون ما را نیز آرام خواهد ساخت. بدون ساحر، قلمرو حاکم قابل دگرگونی نیست. «هنگامی که این کهن‌الگو در آگاهی ما غالب است، معمولاً نشانه‌هایی از رویدادهای آتی زندگی‌مان را در خواب‌ها و خیال‌پردازی‌ها و لحظات بینش شهودی تجربه می‌کنیم» (پیرسن، ۱۳۹۴، ص. ۳۴۶). گرچه طبق قوانین فوج، مجازات سخن گفتن و حتی نگرستن به مرغان مطرود، طرد از فوج بود (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۸۲)، ولی به تدریج، صفی از مرغان کنجکاو در تاریکی شبانگاه بر گرد شاگردان جاناتان و برای شنیدن رهنمودهای او تشکیل می‌شد که پیش از پگاه ناپدید می‌شدند. یک ماه بعد نخستین مرغ دریایی از خط فوج عبور کرد و به جاناتان پیوست. کمی بعد مرغی که از تکان دادن بالش ناتوان بود از جاناتان درخواست کمک کرد و با قانون مرغ بزرگ که بدو می‌گفت: «تو این آزادی را داری که خودت باشی! خویشتن واقعی‌ات همین‌جا و همین حالا؛ و هیچ چیزی نمی‌تواند راه تو را سد کند» (باخ، ۱۳۹۳، ص. ۸۹)، توانست به آزادی خود ایمان آورد، بال‌هایش را بگشاید و پرواز را تجربه کند. مرغان با این رخداد جاناتان را شیطان یا خدا نامیدند. این برداشت‌ها پاداشی درخور جاناتان نبود. او که برای دگرگون کردن فوج مرغان دریایی به ساحل بازگشته بود، رهبری را به فلچر لیند وانهاد و برای یاری فلچرهای دیگری که ممکن بود نیازمند هدایت باشند، از دیدگان ناپدید شد. جاناتان سفری دیگر را آغاز کرد تا با رهاوردی دیگر برای شاداب نگاه داشتن فوج بازگردد. گویی قهرمان در هر سفر قطعه‌ای از جورچین عظیم جهان را با خود به همراه می‌آورد تا سرانجام دگرگونی نهایی حاصل گردد و جهان به یکپارچگی و وحدت برسد.

اگزوپری نیز سال‌ها پس از بازگشت، کمی تسکین یافت. چون تسکین لازمه ادامه راه است؛ اگر جهانی آرام می‌خواهیم باید آرامش را از خود شروع کنیم. قهرمان

بازگشته از سفر، مدام در خیال خویش به شازده می‌اندیشد و منتظر بازگشت اوست و این طبیعی است. چون سفر قهرمان هرگز پایان نمی‌یابد و باید دوباره در جایی دیگر آغاز گردد تا سرزمین او هرگز پژمرده و خشک نگردد و برای همیشه شاداب بماند.

۴.۱۳. دیگر عناصر نمادین

در داستان شازده کوچولو، شش سیاره رمزی از صفات درونی ما هستند و ساکنان آن‌ها رمزی از یکی از گروه‌هایی که ساختار اجتماع را می‌سازند. سلطان، نمادی از نفسِ قدرت‌طلب و فزون‌خواه است. ردای گسترده‌ او، تمام وجود را زیر سلطه خویش گرفته و راه زندگی را بر هر حضوری بسته است. سیاره دوم، معرف من‌خودپسندی است که جز خود را نمی‌تواند ببیند. مرد می‌خواهد سیاره سوم هم نشانی از غفلت همیشگی ماست که شراب می‌نوشیم تا ندانیم که بر گردمان چه می‌گذرد و با تکرار آن حتی می‌خواهیم که شراب‌نوشی خود را نیز از یاد ببریم و این یعنی پانهادن به راهی که جهل مرکب را در پی خواهد داشت. مرد تاجر هم نشانی از من‌حسابگرماست که از اندوخته‌هایش بهره‌ای نمی‌برد. روشن و خاموش کردن فانوس در سیاره پنجم، یادآور دو آشفشانی هستند که در سیاره شازده کوچولو فعالند؛ با این تفاوت که او آگاهانه این‌ها را خاموش و روشن می‌کند. خاموش شدن هر یک از این روزنه‌ها راه را بر معرفت ما می‌بندد. همچنین این نکته را نیز به یاد می‌آورد که ما اغلب پیرو زمانیم در حالی که باید از زمانه پیشی گرفت. کافی است گامی به جلو برداریم تا شاهد طلوع‌ها و غروب‌ها باشیم و زمان را در دست گیریم. جغرافی‌دان دانشمندی است که در سطح لفظ فرومانده و به لایه‌های حیات‌بخش معنا دست نیافته است. یعنی هنوز دانش و علم، با وجود ما عجین نشده است. زمین در قیاس با سیاره‌های شش‌گانه تیره است؛ زیرا مطابق نظر یونگ، ناخودآگاه روشن است و خودآگاه تیره. شازده ناخودآگاه ماست که به سطح خودآگاه راه می‌یابد تا آنچه را در درون ما می‌گذرد، در اختیار خودآگاهی بگذارد که به پرواز در آمده تا با چند و چون هستی آشنا شود. در اغلب داستان‌ها خودآگاه به هنگام ورود به حریم

ناخودآگاه نخست یا سایه دیدار می‌کند؛ ولی در این داستان آنیما با سایه دیدار می‌کند و نتایج حاصل از این دیدار را برای خلبان بازمی‌گوید. آنیما بی‌آن که به واکنشی تند در برابر این صفات سایه پردازد به آرامی از کنار آن‌ها می‌گذرد و این یعنی پذیرش سایه. آنیما دریافته‌های خود را از دیدار با سایه، در اختیار قهرمان قرار می‌دهد.

درختان باثوباب، نمادی از جلوه‌های نفسانی وجود ماست که باید هر لحظه ریشه‌کن شوند و گرنه جا را برای گل عشق، ایمان و یگانگی تنگ می‌کنند و نشاط گل اسرارآمیزی را که شوق زیستن را در ما زنده نگه می‌دارد، از بین می‌برند. دو آتشفشان روشن، رمزی از گوش و چشم می‌توانند باشند که روشن بودنشان سبب بینایی و دانایی ماست. آتشفشان خاموشی که شازده هم امیدوار است روشن شود، دل ماست که باید به نور عشق، ایمان و معرفت شعله بکشد و زمانی این اتفاق خواهد افتاد که ناخودآگاه با خودآگاه دیدار کند. مراقبت روزانه از آتشفشان‌ها و گل سرخ و ریشه‌کن کردن باثوباب‌ها نشانی از حیات فعال و معنوی ناخودآگاه و سرشار بودن وجود ما از معرفت نهانیست. گل سرخ باید از هجوم بادها که نمادی از القائنات و وسوسه‌های بیرونی است و می‌تواند درون ما را برآشوبد، محافظت شود. او در کمال هشجاری از معرفت اسرارآمیز درون مراقبت می‌کند تا آن را به خودآگاه برساند و سبب تسکین او شود. بره‌ای که آگزوپری به تصویر کشیده، «در سفیدی بدون لکه و پرچالاش، مظهر بهار است و مظهر پیروزی نوبهار و تجسم فتح زندگی بر مرگ است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۲، ص. ۸۴). بره، نماینده عقل فعال و حس روشن خودآگاه است که به عالم ناخودآگاه راه می‌یابد تا از اسرار درون مراقبت کند. جعبه‌ای که آگزوپری در صفحه نقش کرده و به شازده داده است، فشرده‌ای از معرفت خودآگاه است تا آن را در کنار معرفت عظیم درون بگذارد و در مجموع ما را تواناتر سازد. ناخودآگاه ما به حدی تواناست که می‌تواند اسرار سرپسته را بخواند.

شازده در بازگشت، تصویر بره را با خود می‌برد. در سیاره او گیاه و جماد بود؛ ولی از حیوان خبری نبود. با حضور بره سیاره او از سه نیرو بهره‌مند می‌شود. نام سیاره شازده مرکب است از یک شش و یک دوازده یعنی سه شش که با سه

آشفشان و سه صفت نباتی، حیوانی و جمادی که وجود ما را تشکیل می‌دهند، هم‌خوانی دارد. شازده راه درون را در پیش می‌گیرد و اگزوپری هم با برطرف کردن نقص فنی هواپیمایش که رمزی از وجود کلی خود اوست، در آسمان اوج می‌گیرد. خرسندی و رضایت اگزوپری نشانی از یگانگی خودآگاه و ناخودآگاه است که در این تمثیل، ممکن شده است.

۵. نتیجه‌گیری

هر دو داستان تلاش برای دستیابی به سرعت برای رسیدن به شناخت عمیق خویشتن و درک درست از هستی است. از منظر نظریهٔ پیرسن، برای رسیدن به فردیت، باید دوازده کهن‌الگو در روان قهرمان پرورش یابند. به‌رغم آن که هر دو داستان سال‌ها پیش از شکل‌گیری نظریهٔ تک اسطورهٔ کمپیل و شرح پیرسن بر این نظریه نگاشته شده‌اند، تک‌تک مراحل و کهن‌الگوهای دوازده‌گانه‌ای که پیرسن برای رشد روان قهرمان لازم دانسته است، در آنها به‌روشنی ظهور یافته است، با این تفاوت که روال منطقی ظهور در هفت کهن‌الگوی پایانی رعایت نشده است. توالی ظهور کهن‌الگوها در دو داستان در جدول یک نشان داده شده است.

جدول ۱. توالی ظهور کهن‌الگوها در دو جانانان مرغ دریایی و شازده کوچولو

ردیف	کهن‌الگو	نمود در داستان جانانان	کهن‌الگو	نمود در داستان شازده
۱	معصوم	میل زیستن همچون دیگر مرغان فوج	معصوم	رها کردن نقاب نقاش برای پذیرش در اجتماع
۲	یتیم	رانده شدن از فوج به سبب بلندپروازی	یتیم	مرگ پدر و برادر
۳	جنگجو	تمرین اوج‌گیری در تبعید	جنگجو	انتخاب خلبانی و جنگیدن برای وطن
۴	حامی	آشکار شدن دو مرغ نورانی برای هدایت جانانان	حامی	حمایت از خانواده و مردم سرزمین
۵	جوینده	راه یافتن به آسمان جدید	جوینده	جستن فردی که بتواند حرفهای او را بفهمد

ردیف	کهن‌الگو	نمود در داستان جاناناتان	کهن‌الگو	نمود در داستان شازده
۶	ویرانگر	تغییر شکل یافتن پره‌های جاناناتان	عاشق	تلاش برای اثبات حضور شازده و سیاره‌اش - نیاز شازده به یافتن دوستی بر روی زمین
۷	آفریننده	تولد دوباره جاناناتان با بدنی نورانی	فرزانه	آموزش عشق و اهلی کردن به شازده برای آموختن به آگزوپری
۸	حکمران	رسیدن به مرحله هدایت مرغان دیگر	لوده	خنده‌های شازده در لحظات نزدیک به مرگ
۹	فرزانه	آموختن پرواز با سرعت اندیشه	ویرانگر	خرابی هواپیمای آنتوان، مرگ شازده
۱۰	لوده	بی‌اعتنایی به قانون ممنوعیت بازگشت مرغان مطرود	آفریننده	تولد دوباره شازده در سیاره خویش
۱۱	عاشق	تلاش برای آزادی مرغان از بند نادانی	حکمران	تعمیر هواپیما و بازگشت آنتوان
۱۲	ساحر	خدا جلوه کردن در اندیشه مرغان به سبب آموختن پرواز به پرنده ناتوان	ساحر	تلاش برای آرامش پس از مرگ شازده

کتابنامه

- آگزوپری، آ. (۱۳۹۵). *شازده کوچولو*. ترجمه محمد قاضی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- باخ، ر. (۱۳۹۳). *جاناناتان مرغ دریایی*. ترجمه لادن جهان‌سوز. تهران: بهجت.
- باشلار، گ. (۱۳۶۴). *روان‌کاوی آتش*. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- پیرسن، ک. (۱۳۹۴). *بیداری قهرمان درون*. ترجمه فرناز فرود. تهران: کلک آزادگان.
- حافظ، م. (۱۳۸۴). *دیوان حافظ*، براساس نسخه محمد غنی و قاسم قزوینی. تهران: کتاب‌سرای نیک.
- شوالیه، ژ. و گریبان، آ. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها (ج. ۴)*. ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: جیحون.
- شوالیه، ژ. و گریبان، آ. (۱۳۸۷). *فرهنگ نمادها (ج. ۵)*. ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: جیحون.
- شوالیه، ژ. و گریبان، آ. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها (ج. ۳)*. ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: جیحون.
- شولتس، د. (۱۳۶۴). *روان‌شناسی کمال*. ترجمه گیتی خوشدل. تهران: نشر نو.

- صباغیان، ع.، اسداللهی، ا.، و جواری، م. (۱۳۹۶). بررسی روان‌کاوانه شازده کوچولو با استفاده از نظریات فروید و لاکان. *مجله مطالعات زبان فرانسه*، ۱۶، ۶۷-۷۶.
- فورد، د. (۱۳۸۰). *نیمه تاریک وجود*. ترجمه فرناز فرود. تهران: حمیدا.
- فوردهام، ف. (۱۳۵۶). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*. ترجمه مسعود میربهاء. تهران: اشرفی.
- کمپبل، ژ. (۱۳۹۳). *قدرت اسطوره*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- کوپا، ف.، حجازی، ب.، و غضنفری مقدم، ص. (۱۳۸۹). از «منطق الطیر» عطار تا «جانانان، مرغ دریایی» ریچارد باخ. *جستارهای ادبی*، ۱۷۰، ۴۹-۷۰.
- مبارک، و.، و یوسفی، س. (۱۳۹۵). *مطالعه تطبیقی مسیر تعالی در دو اثر عرفانی حکمی رساله الطیر و جانانان مرغ دریایی*. *فصلنامه ادبیات تطبیقی*، ۳۷، ۵۷-۷۸.
- محمدی بدر، ن.، و غضنفری مقدم، ص. (۱۳۹۱). *اسطوره سیمرغ عطار در آینه مرغ بزرگ باخ*. *فصلنامه ابیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۲۷، ۱۱۹-۱۳۹.
- یونگ، ک. (۱۳۶۸). *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، ک. (۱۳۸۳). *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.